

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید محمد هادی مهدوی که ۲۲ بهمن ۵۷ به شهادت رسید

طلوع فجر بر خون سرخ برادرم تابید

کردند. بیضای به محمد هادی گفته بود فردی روحانی به نام خلخالی در یادگان زندانی است. من ارشد گروه نگهبانی‌شان هستم. قرار بود برای ادامه تبعید مرحوم خلخالی را به سمت جزیره جاسک ببرند. محمد هادی تصمیم می‌گیرد روز انتقال آقای خلخالی، با دوستانش برود و ایشان را بین راه آزاد کند. به بیضای گفته بود طوری صحنه‌سازی می‌کنیم تا مأموران متوجه نشوند. بیضای در جواب گفته بود اگر این کار را بکنید، من را اعدام می‌کنند. اما محمد گفته بود مگر شما انقلابی نیستی باید به کارت اعتقاد داشته باشی و از چیزی نترسی بعد برادرم برای آزادی آقای خلخالی اقدام می‌کند. اما بین راه متوجه می‌شود که عملیات‌شان لو رفته است. لذا مجبور می‌شود به شیراز برگردد. شهید حاج محمد حسن بیضای اهل روستای اهل مایه بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به من گفت آقای خلخالی در زندان شاه ماند و با یک گروه دیگر به جاسک تبعید شد. این اتفاق سال ۵۶ یعنی چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داده بود.

ماجرای آن درگیری که باعث مجروحیت محمد هادی شد چه بود؟

یکبار مأموران ساواک به داخل مسجد نو هجوم بردند و با مردم درگیر شدند. محمد هادی با تعدادی از انقلابیون به پشت بام مسجد رفت. اسلحه‌ها داشتند و با سنگ به مأموران شاه حمله کردند. مأمورین پهلوی به سمت‌شان شلیک کردند. محمد هادی از بالای پشت بام خودش را به داخل کوچه رویه‌روی مدرسه او را به داخل مدرسه بردند و برای درمان دستش، او را شبانه به شکست‌مهندستی در دروازه کارون رساندند. چند روز از محمد هادی خبری نداشتیم. دل نگران بودیم. مادرم خیلی نگران بود. از زندان‌میری آمدند پدرم را به پاسگاه بردند و از او خواستند محمد هادی را تحویل بدهد. پدرم گفته بود پسرم شیراز زندگی می‌کند و اطلاعی از او ندارم. مادر با حال بیماراش فقط سراغ هادی را می‌گرفت. به همه گفتند هادی برای کار به بندر عباس رفته است. تا مدت‌ها محمد هادی به جمع اقوام نمی‌رفت. گاهی شبانه به روستا می‌آمد. از راه دور مادر را نگاه می‌کرد و می‌رفت.

برادرم در کل بسیار فعالی بود. روز پایین کشیدن مجسمه شاه در فلکه ستاد، هم در کنار محمد هادی بودم. دوستانش گفتند امروز قرار است این مجسمه لعنتی شاه را ببندازیم. مردم جمع شده بودند. حلقه گل را به گردن مجسمه انداختند و افرادی که سوار ماشین بودند قلاب سیم بکسلی را به دسته گل وصل کردند. ماشین حرکت کرد و مجسمه شاه سرنگون شد. از داخل ستاد از تش به مردم تیراندازی می‌کردند. ولی مجسمه شاه نقش بر زمین شده بود و کمی بعد هم که خود شاه و حکومتش سرنگون شدند.



و حکومت پهلوی چه ظلم‌ها به مردم می‌کنند.

موقع شهادت هادی، شما هم در کنارش بودید؟

برادرم دو هفته قبل از شهادتش، یکبار دیگر هم مجروح شده بود. ساعد دستش شکسته بود. با همان دست شکسته فعالیت می‌کرد. من تا یک ساعت قبل از شهادت کنارش بودم. البته آن موقع سنم کم بود. محمد هادی نگرانم بود. به من گفت بر گرد خانه مجبور شدم برگردم اما نگرانم بودم و بیگوش شدم بینم کجاست. از عصر ۲۱ بهمن تا ۹ صبح ۲۲ بهمن، شهربانی توسط مردم انقلابی تسخیر شد. نیروهای شاه معدوم حدود ۶۰ نفر از مردم را به شهادت رساندند. روزنامه کیهان تاریخ ۷ اسفند سال ۱۳۵۷ عکس شهادی آن روز را منتشر کرد.

این طور که از صحبت‌های تان برمی‌آید، برادر تان در مبارزه مسلحانه با مأموران بسیار فعال بودند؟

اجازه بدهید یک خاطره برای تان تعریف کنم. شهید محمد حسن بیضای از دوستان من سر تیم نگهبانی یادگان گنبد کاووس بود. ماه رمضان سال ۱۳۵۶ که آقای خلخالی در این زندان در تبعید بود، بیضای مخفیانه افطار و سحری برای خلخالی می‌برد. مأموران شاه متوجه شدند و بیضای را دستگیر



روستا می‌رفت. پدرم خیلی بی‌تابی می‌کرد. محمد هادی می‌خواست برای مردم روشنگری کند و بگوید در کاخ سعدآباد تهران شاهد چه تجملاتی بوده



کردند. فرمانده کلاتری، چهار اسلحه ز.۳ تحویل انقلابی‌ها داد و با مردم همراه شد. سلاح‌ها به دست محمد هادی افتاد. در همین لحظه مأمورین رژیم، مردم را با مسلسل‌ها به گبار بستند. هادی به اتفاق سه نفر دیگر از دوستانش با اسلحه‌های غنیمتی که گرفته بودند، به پشت بام بانک ملی روبروی شهربانی رفتند. از آن بالا دید خوبی به مأموران داشتند و شروع به تیراندازی کردند. درگیری شدید شد. مردم سر اسیمه به طرف می‌رفتند. مأموران شاه بلاانقطاع تیراندازی می‌کردند. در این درگیری‌ها سه نفر از مردم شهید شدند. سه گلوله هم به کتاله ران، و پهلوی و سینه محمد هادی اصابت کرد. خونش به سمت نودان پشت بام سرازیر شد و صبح ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ روز طلوع فجر انقلاب به شهادت رسید.

۲۳ بهمن شهید دستغیب بر پیکر به خون خفته محمد هادی و شهدای دیگر حاضر شد و برای شان نماز اقامه کرد. محمد هادی اولین شهید انقلاب اسلامی در زادگاهش روستای بیضیه شد. چهل روز بعد از شهادتش مادرم نتوانست هجرش را تاب بیاورد و او هم به دیدار معبود شتافت.

گویا شهید دستغیب در فعالیت‌های انقلابی برادر تان نقش داشتند؟

محمد هادی با آیت‌الله ربانی و شهید دستغیب که از بزرگان شیراز بودند، ارتباط داشت. در کارهای انقلابی و راهپیمایی‌ها از آیت‌الله ربانی مشورت می‌گرفت. برادرم در مسجدنو که معروف به مسجد سیدالشهدا(ع) است، فعالیت‌های انقلابی‌اش را شروع کرد. همان‌جا از طریق آقای بیضای که امام جماعت مسجد بود، به آیت‌الله ربانی متصل شد. اما کمی بعد فعالیت‌های انقلابی محمد هادی لو رفت و کم‌کم ساواک روی خانواده‌ها حساس شد. هادی برای اینکه خانواده‌ها را ببیند شبانه به محل می‌آمد و صبح به نماز آغاز

چند هزار شهید گلگون کفن برای پیروزی انقلاب اسلامی از جان جوانی و همه هستی‌شان گذشتند تا درخت نونومند انقلاب اسلامی ریشه بگیرد و حالا بعد از ۴۵ سال ریشه انقلاب اسلامی ایران را در کشورهای غربی و مظلوم غرب آسیا می‌بینیم یا در آفریقای ستم دیده از یوغ استکبار و در آمریکای لاتین رها شده از ظلم آمریکای جنایتکار. آری این صدای انقلاب اسلامی ایران است که می‌شنویم. صدای واضح و رسا از شهدای عزیزمان که با ندای «هل من ناصر ینصرنی» هنوز دل‌های آگاه را به یاری می‌طلبند... شهید محمد هادی مهدوی از شهدای انقلاب اسلامی است که سال ۱۳۳۴ در روستای کوشک هزار از توابع سیدان استان فارس متولد شد. او در سن ۲۲ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هنگام مبارزه با مأموران رژیم پهلوی در شیراز به شهادت رسید و پیکرش در زادگاهش روستای کوشک هزار بیضیه به خاک سپرده شد. آنچه می‌خوانید هم کلامی ما یا قاسم مهدوی برادر شهید و از زندگان هشت سال دفاع مقدس است.

■ ■ ■

شما برادر کوچک‌تر شهید بودید؟

بله، من متولد سال ۱۳۴۲ هستم و هشت سال از شهید کوچک‌تر بودم. محمد هادی متولد سال ۳۴ بود. پدرمان شغل کشاورزی داشت. غیر از محمد هادی، دو پسرعمو و چند نفر از اقوام ما هم در فعالیت‌های انقلابی سهمیه بودند. اما شهیدان همه فعال نبودند.

برادر تان از چه سالی وارد فعالیت‌های انقلابی شدند؟

آن زمان مدرسه راهمایی در روستای مان نبود. محمد هادی برای ادامه تحصیل مجبور شد به شیراز برود و برای تأمین مخارج تحصیل کارگری می‌کرد. از همان زمان جرقه‌های آگاهی از شرایط کشور در ذهنش زده شد. خصوصاً که سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ سربازی‌اش را در کاخ سعدآباد گذراند. همه روستاهای ایران زمان طاغوت وضعیت ارباب رعیتی داشتند. عامه مردم فقر و فلاکت زندگی می‌کردند. از همان زمان هادی به همراه پسرعموها، دایی و دوستانی که در مسجد نزدیک منزل ما در شیراز حضور داشتند، فعالیت‌های ضد رژیم شاه را شروع کردند. هادی خیلی پاهوش و شجاع بود. زمانی که ترس و وحشت وجودم را فرامی‌گرفت، او شجاعانه جلو می‌رفت و ترسی از مأموران نداشت.

نحوه شهادت‌شان چطور بود؟

عصر ۲۱ بهمن هادی به همراه مردم یادگان‌ها را تسخیر کردند. بعد برای تصرف کلاتری ۳ خیابان لطفعلی‌خان‌زند به درب شیخ رفتند. آنجا هم تصرف کردند. از آن جا به سمت کلاتری ۴ در خیابان شهناز تختی حرکت

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید احمد عبدی از شهدای انقلاب اسلامی

خان زاده‌ای که شهید انقلاب شد

بودید؟

موقع شهادت بابا، من پنج، شش ساله بودم. ما هشت فرزند بودیم. خواهر بزرگ‌ترم ۱۷ ساله و کوچک‌ترین فرزند بابا شش ماهه بود. ما اصالت اردبیلی داریم. ولی سال ۱۳۵۷ در شهرری زندگی می‌کردیم. قبلاً میدان امام حسین(ع) مغازه میوه فروشی داشتیم. سال‌هایی که جامعه فضای انقلابی داشت، خانواده پدرم مراسم تاسوعا و عاشورا برگزار می‌کردند. برای سخنرانی از روحانیون دعوت می‌شد و پدرم فعالیت انقلابی زیادی داشت. اقوام را هم به سمت انقلاب اسلامی هدایت می‌کرد. موقع شهادت بابا، برادر بزرگ‌ترم که آن موقع ۱۲ ساله بود، شاهد شهادت بابا می‌شود.

ایشان در چه فضای تربیتی رشد کردند که شهادت نصیب‌شان شد؟

تربیت مذهبی در خاندان ما نسل به نسل منتقل شده است. پدر بزرگم خیلی مذهبی بود. آن زمان مردم اغلب مذهبی بودند. مردم با آنکه وضع مادی خوبی نداشتند، اما دل‌های‌شان بیدار بود و مسیر حق و باطل را به خوبی تشخیص می‌دادند.

تربیت مذهبی که گفتید، از کجا نشئت می‌گرفت؟

روحانیون در انقلابی بودن مردم نقش داشتند. هر چند

رسانه‌ای وجود نداشت، اما حرف‌های یک روحانی برای مردم فصل الخطاب بود. مردم انقلابی نوار امام خمینی(ره) را گوش می‌کردند. نوارهای سخنرانی ایشان مثل فتاوی بود که مردم خودشان را ملزم به اجرای آنها می‌دانستند. هر کسی خالصانه بحث مذهب را پیش می‌آورد، باعث جذب مردم می‌شد.

شما موقع شهادت بابا سن کمی داشتید، از مادر تان در مورد بابا چه شنیده‌اید؟

مادرم همیشه در مورد پدرم می‌گوید که ایشان خانواده دوست بود. غمخوار همه بود. برای آینده مانگران بود. البته شکر خدا همه سر و سامان گرفتیم. من و کیل پایه یکم. خواهر و برادرهایم هم به مدارج عالی رسیدند. آن طور که از دیگران در مورد پدرم شنیدم، ایشان از وضع فرهنگی و ولنگاری که در جامعه زمان طاغوت بود، بسیار ناراحت بودند. پدرم هم مانند همه انقلابیون خواهان تشکیل حکومت دینی در کشور بود تا اسلام در جان‌ها بنشیند و انقلاب اسلامی زمینه ساز ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان(عج) باشد.

گفتید که برادر تان موقع شهادت بابا کنارشان بودند، آن روز به برادر و پدرتان چه گذشت؟

برادرم ۱۲ ساله بود که با مقابل چشمانش جلوی کلاتری شهرری به شهادت رسید. روز ۲۲ بهمن مردم،

سربازان را خلع سلاح می‌کردند. اما یک عده مردم بی‌گناه توسط عوامل رژیم پهلوی شهید شدند. پدرم جزو شهدا بود. آن شب مأموران رژیم طاغوت مردم زیادی را شهید کردند. طوری که کامیون‌های زاندارم‌ری همه بیکرها را به بیمارستان انتقال دادند. مردم بیکرها را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی فردای ۲۲ بهمن تحویل گرفتند. در مورد نحوه شهادت بابا این طور شنیدم که ساعت هفت شب نزدیک زاندارم‌ری شهرری بعد از اینکه سه چهار نفر از سربازان طاغوت خلع سلاح شدند. یک نفر از بالای یادگان به مردم شلیک کرد که دو گلوله به سینه بابا اصابت کرد و به شهادت رسید.

پدر تان چه فعالیت‌های انقلابی داشتند؟

بابا هماهنگی‌های لازم را بیسن انقلابیون انجام می‌داد تا اعلامیه امام خمینی(ره) را پخش کنند. دست‌نوشته‌ها را تقسیم می‌کردند. سن پدرم به فعالیت‌های انقلابی سال ۱۳۴۲ نمی‌رسید. اما پدر بزرگم سال ۱۳۴۲ فعالیت‌های انقلابی داشت. ایشان مراسم مذهبی را در روستا گسترش داده بود. نوحه جوان و مداح اهل بیت را برای مراسم در روستا دعوت می‌کرد. هنرهای این مراسم با پدر بزرگ بود. همه اعتقاد داشتند انقلاب اسلامی به انقلاب امام زمان(عج) منتهی می‌شود.

با وجود ۸ بچه قد و نیم‌قد، مادر تان بعد از

شهادت پدر تان از طرف چه کسانی حمایت شد؟

موقع شهادت بابا، دو برادر بزرگ‌ترم در مغازه میوه فروشی پدرم کار می‌کردند و مخارج زندگی تأمین می‌شد. دغدغه بابا زمان شهادتش این بود که همه بچه‌ها سر و سامان بگیرند. برادر و خواهرها بزرگ شدند و به مدارج عالی رسیدند و سرو سامان گرفتند. مادرم متولد سال ۱۳۲۲ است. سال‌های طولانی رنج‌نگهداری از هشت پیتیم شهید را تنهایی تحمل کرد و الان بیمار است. من از مادرم نگهداری می‌کنم.

خصوصیات اخلاقی پاز پدر تان چه بود؟

پدر جوانمردی خاصی داشت. از فقرا و نیازمندان دستگیری و از مظلوم دفاع می‌کرد. وقتی اقوام‌مان از شهرستان به تهران می‌آمدند تا به کارهای‌شان برسند، از آنها با روی گشاده استقبال می‌کرد. با افراد انقلابی محل و



مسجد هماهنگ می‌شد تا کارهای انقلاب را پیش ببرند. محل کار بابا میدان امام حسین تهران بود. پدر خیلی رشید و قدبلند بود. قدش یک‌متر و ۹۰ سانت می‌شد. انسان آرام و مهربانی بود. بعد از شهادت بابا، ما سخته‌های زیادی کشیدیم. خصوصاً من و خواهر و برادرهایی که سن کمتری داشتیم خیلی اذیت شدید. اصلاً نمی‌شود در واژه و حرف دل‌تنگی و کمبود حضور پدر را بیان کرد. کم‌کم عادت کردیم با نبودن‌های پدر کنار بیاوریم. البته مادر صورت و شجاع‌مان جای پدر را تا حدی پر کرده بود.

سخن پایانی.

من هر لحظه حضور خدا و پدر شهیدم را در زندگی‌ام می‌بینم. خدا همیشه در زندگی‌مان حضور دارد و باید همیشه یادمان باشد که این انقلاب ثمره خون چه انسان‌های شریف و از جان گذشته‌ای است.

جدول

۷	۶		۱		۳
			۳	۱	۵
	۵	۳	۴		
۸			۹	۶	
				۸	۷
				۳	۱
				۷	۴
۲			۶		

جدول سودوکو

از قام ۹ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک‌سده‌سه‌فقط یک‌بار به کارروند

جدول کلمات متقاطع

بایسخت جدول شماره ۶۹۶۴

۷	۶		۱		۳
			۳	۱	۵
	۵	۳	۴		
۸			۹	۶	
				۸	۷
				۳	۱
				۷	۴
۲			۶		

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

از راست به چپ

۱- جنگل در ختان سوزنی برگ مناطق سردسیر - از امراض چشم ۲- تصحیح کلی متن - کشوری به پایتختی دارالسلام ۳- در خود فرو رفته - مسیر جنگلی - زمین شوره‌زار - از طوایف ۴- ذره باردار - شکاف کوه - ضمیر اشاره ۵- زاده - سیاست‌سگزار - الفبای نابینایان ۶- حاشیه کتاب - نوعی میخ چوبی یا فلزی - از قدیمی ترین بنادر جنوب ایران ۷- جنگیدن - حالت و وضعیت - اساس ۸- محصول گوجه فرنگی - خواهر - ته نشین شده - طرف ۹- واحد سطح - حلزون گیلاتی‌ها - پرند هجره ساز ۱۰- مدح - سزاوار - واحد بسامد ۱۱- از نام‌های فرنگی - غیر حقیقی - مجلس نمایندگان روسیه ۱۲- ضمیر انگلیسی - زیستگاه گروهی از جانوران - جودمان ۱۳- شکم بند - نگت - غول بیابانی - خط کش مهندسی ۱۴- کمک کردن - سوار بی همتا ۱۵- شرح حال - تصنیف

از بالا به پایین

۱- پایتخت زاین - هر چیز تر سناک ۲- عاید بنقی شده - سرآمد - قوت غالب ۳- زمین ترکی - غلاف شمشیر - تبار - اثر ۴- از حیوانات اهلی - از ابزار آلات صنعتی - امیر و رئیس ۵- روزها - پول عروسی - خوشحالی ۶- گیاهی با ریشه غده ای که برای سلامتی مفید است - از ماه‌های قمری - شهر ایتالیا ۷- عابد و زاهد - از واجبات دینی - نوعی برنج ۸- خدای ساختگی - ریسمان تاییده - دریابنده - طوب ۹- شیر اول زانو - پیش شماره - مشورت ۱۰- نقاش فرانسوی و از استادان مکتب امپرسیونیسم - میدان مغناطیسی که از واحد سطح بگذرد - سرکش ۱۱- سنگین نوعی فوق - نمونه کوچک از هر چیز ۱۲- رودبزرگ سویس - تالوی بزرگ خیابانی - ماه مدرسه ۱۳- رنج ناتمام - زبانه آتش - مخلوط آب و سیمان و ماسه - حرف فاصله ۱۴- سال آذری - خشکی - فصل برف ۱۵- مدرسه امیر کبیر - کاخ روسای جمهور فرانسه